

بررسی نماد رنگ و نقش درفش در حماسه

محمدنویید بازرگان^۱

ناصر علیزاده خیاط^۲

زهرا فرج نژاد فرهنگ^۳

چکیده

نماد و نمادپردازی، اصلی است که مورد بی‌لطفی نویسندگان کتب بلاغت واقع شده و در اغلب نوشته‌ها با صور دیگر بیانی درآمیخته است. در این نوشته ضمن بررسی تعاریف اصطلاحات استعاره، سمبل، تمثیل، نشانه، آرکی تایپ، اسطوره و تلاقی آنها با نماد، تعریفی از نماد ارائه شده، سپس به جستاری در مورد نماد رنگ و نقش درفش‌ها در شاهنامه و چهار حماسه مذهبی: تازیان‌نامه (خلاصه خاوران‌نامه)، حمله حیدری باذل مشهدی، حمله حیدری راجی کرمانی و علی‌نامه پرداخته شده است. رنگ نمادین ایرانیان در شاهنامه، بنفش، و رنگ نمادین تورانیان، سیاه است. در حماسه‌های مذهبی، رنگ نمادین اسلامیان، سبز و رنگ نمادین سفیانیان، سیاه است.

کلید واژه‌ها:

نماد، رنگ، نقش، درفش، حماسه.

Archive of SID

-
- ۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن - ایران.
 - ۲ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، آذربایجان، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز - ایران
 - ۳ - دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی رودهن، ایران.
- تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۲/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۶/۲۳

مقدمه

نماد و نمادپردازی علاوه بر اینکه در زمینه‌های روان‌کاوی، هنری، دینی و اساطیری رازهای نهفته بسیاری را گشوده، در همه انواع ادب فارسی نیز از جمله: حماسی، عرفانی، غنایی، نمایش و تعلیمی تحولات گسترده‌ای به وجود آورده است. فایده شناخت نمادهای هر جامعه این است که انسان بر فرهنگ غالب آن جامعه و تصورات و طرز اندیشه مردم آن دست می‌یابد. آنچه در مورد نماد، هنگام مراجعه به کتب بلاغی حاصل می‌شود، سرگردانی ذهنی است. چون در این مراجع، فصل مشخصی که بتواند سؤالات و تردیدهای اهل فن را پاسخ دهد، وجود ندارد و به این علت است که در اغلب نوشته‌ها، با اصطلاحاتی چون: نشانه، استعاره، سمبل، تمثیل و رمز تداخل و تلاقی پیدا کرده؛ به‌ویژه نشانه، که بیشتر از بقیه به جای نماد نشسته است. در این مبحث ابتدا تعاریف مختصری در مورد هر کدام از صور تلاقی یافته با نماد، مطرح و وجه تمایز یا ارتباط آنها با نماد بیان شده، سپس پرکاربردترین نماد در آثار حماسی؛ یعنی رنگ و نقش درفش مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. تعاریف

۱-۱. نشانه و نماد

نماد، ابزار اندیشه، و نشانه، نمایش‌گر آن است که می‌تواند جانشین شود. اما، غنای نماد از نشانه بیشتر است. نماد می‌تواند جانشین موضوع‌های متعدد شود، ولی نشانه رابطه یک چیز است. مثل چراغ راهنمایی و علائم ریاضی. (یاحقی و بامشکی، ۱۳۸۸: ۴۸) دریافت پیام نشانه، نیاز به بسترسازی و متن خاصی ندارد؛ در حالی که نماد، مظهر مفاهیم پیچیده‌تر و بیان‌گر زمینه وسیعی از دیدگاه‌هاست که در شرایط متفاوت، مفاهیم متفاوتی را می‌رساند. مثل داس و چکش که در نزد برخی از جوامع، محترم و در نزد برخی دیگر ناخوشایند است. (داد، ۱۳۷۸: ۳۰۱)

۱-۲. استعاره و نماد

اصلی که موجب تمایز استعاره با سایر صور می‌شود، وجود قرینه صارفه است، که محدودیت معنایی ایجاد می‌کند. اما، در نماد قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه از محدودیت معنایی گریخته، چند معنایی می‌شود.

۱-۳. سمبل و نماد

سمبل، با وجود اینکه قرینه صارفه ندارد، عنصر پیشرفته استعاره است. استعاره‌ها تصاویری هستند که در صورت برخورداری از پس‌زمینه غنی فرهنگی ممکن است به پاره‌ای از پیکره عظیم نظام سمبولیک یا اسطوره‌ای تبدیل گردد. (خادمی، ۱۳۸۷: ۲۲۹)

مارتین گری (Martin Gary) سمبل را در معنی نماد گرفته، می‌گوید: «سمبل چیزی است که نماینده چیزی دیگر باشد از طریق قیاس یا تداعی معانی، چنان که "سفیدی"، "شیر"، "گل سرخ" نماینده "بی‌گناهی"، "شجاعت" و "زیبایی" هستند که این قبیل سمبل‌ها از طریق قرارداد و سنت به وجود می‌آیند.» (ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۱)

۱-۴. تمثیل و نماد

تمثیل فقط مشبه‌به- که جمله و کلام طولانی و یا حکایتی است - ذکر می‌شود. مانند: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا الثُّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۰-۷۹) تفاوت آن با نماد، در این است که تمثیل، ترجمه مفاهیم مجرد به زبان تصویر است، که معنا و مفهومی معین و محدود دارد و با اندکی تأمل قابل فهم است؛ ولی در نماد، مفاهیمی عمیق و بی‌انتهای عناصر ساده در هم می‌آمیزد تا ملموس و عینی شود. (خادمی، ۱۳۸۷: ۲۲۸)

۱-۵. خشت‌های بنیادین نماد

۱-۵-۱. کهن‌الگو یا آرکی‌تایپ و نماد

آرکی‌تایپ، در فارسی به کهن‌الگو، صورت نوعی، سنخ‌های باستانی، نمونه‌های ازلی، صور ازلی، صور اساطیری ترجمه شده است. (ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۲۱) و قسمتی از

محتویات موروثی ناخودآگاه جمعی است که نشان‌گر آرمان و اندیشهٔ بخصوصی باشد. در کهن‌الگو، رابطه‌ای بین دال و مدلول وجود دارد که در خواب‌ها و آثار ادبی خلاق، بسیار دیده می‌شود. مثلاً عبور از آب (دال)؛ کهن‌الگوی مرگ، تولدی دوباره، رسیدن به قدرت و به طور کلی انتقال از یک مرحله به مرحله‌ای دیگر (مدلول) است. مثل گذشتن فریدون از آب، جهت کشتن ضحاک و به پادشاهی رسیدن. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۷)

۱- ۵-۲. اسطوره و نماد

اسطوره نوعی سرگذشت یا داستان (*history*) است که معمولاً به خدا یا رب‌النوع و موجودی الهی مربوط می‌شود و بعضی خصایص جامعه‌ای را که اسطوره به آن متعلق است، گزارش می‌کند. (فرای، ۱۳۸۷: ۱۰۱) اساطیر، ته ماندهٔ تغییر شکل یافتهٔ تخیلات و امیال اقوام و ملل ... و رؤیاهای متمدنی بشریت در دوران جوانی‌اند. (باستید، ۱۳۷۰: ۳۳؛ آقاحسینی، خسروی، ۱۳۸۹: ۷)

یونگ ضمیر ناخودآگاه را به دو لایه تقسیم می‌کند: لایهٔ فردی و لایهٔ جمعی. لایهٔ فردی به احیاء قدیم‌ترین مضامین دوران کودکی ختم می‌شود و لایهٔ جمعی، زمان قبل از دوران کودکی را شامل می‌شود. به عقیدهٔ یونگ «نه تنها رسوبات تجربیات اجداد انسانی بشر در ضمیر ناخودآگاه جمعی ما وجود دارد، بلکه رسوبات کنش‌های انواع حیواناتی که اجداد انسان به شمار می‌روند، نیز در این ضمیر ته‌نشین شده است.» (یونگ و دیگران، ۱۳۷۷: بیست و شش و بیست و هفت)

اسطوره‌ها و آیین‌ها، دارای رمزهایی هستند که نگریستن به آنها از منظری نمادین، موجب درک ارتباطی می‌شود که عقل ظاهر قادر به تشخیص آن نیست، زیرا هر رمزی یک وجه شناخته و یک وجه ناشناخته دارد. (فضایلی، ۱۳۸۴: ۱۰-۹)

۱- ۵-۳. رمز و نماد

رمز، در لغت به معنی اشاره کردن خفی به گوشهٔ چشم و ابرو و لب است به چیزی که نزدیک باشد، و در اصطلاح یکی از انواع کنایه است. وسایط در آن اندک و خفی است و چون

درک وسایط مشکل است، نمی‌توان از معنی ظاهر به معنی باطن رسید. مثل واژه دندان‌گرد که به معنی طمّاع است و یا عریض‌القفا به معنی کودن. (رجایی، ۱۳۷۲: ۳۳۲؛ شمیسا، ۱۳۸۳: ۹۷)

رمز، مقدّم و اولی بر فکر فرد است و از آن فراتر می‌رود. (گنون، ۱۳۸۷: ۱۴۳) یا به قول ستّاری، «طوری است وراء طور عقل» (ستّاری، ۱۳۸۹: ۳۱) و همچون نماد، وجهی چند معنایی دارد، به طوری که هرکس ممکن است بنا به ساقیه ذهنیت خویش آن را به گونه‌ای شخصی درک کند. (همان، ۲۴) شوالیه، این ویژگی رمز را در مورد نماد به کار برده، می‌گوید: نماد همواره چند بعدی است. (شوالیه و گبران، ۱۳۸۷: ۴۳)

نمادپردازی، وسیله‌ای است برای خلق دنیایی تخیلی که آرزوهای پسرانده در ناخودآگاهی را به یاری رمزهایی که تعبیر و تفسیر نشده‌اند، برآورده سازد. (لافورگ و آلدی، ۱۳۸۷: ۳۶)

برای درک نماد باید رمزهای آن گشوده شود، پس نماد کلی است و رمز جزئی.

۱-۶. نماد

نماد به چیزی یا عملی گویند که هم خودش باشد و هم مظهر مفاهیمی فراتر از وجود عینی خودش. (داد، ۱۳۷۸: ۳۰۱)

«نماد، یک اصطلاح است، یک نام یا نمایه‌ای که افزون بر معانی قراردادی و آشکار روزمره، دارای معانی متناقضی نیز باشد. نماد، شامل چیزی گنگ، ناشناخته یا پنهان از ماست. (یونگ و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۶)

نماد، نمایش یا تجلی‌ای هم هست که اندیشه و تصوّر یا حالتی عاطفی را به حکم تشابه یا هرگونه نسبت و رابطه‌ای، چه واضح و بدیهی و چه قراردادی، تذکار می‌دهد.» (لافورگ و آلدی، ۱۳۸۷: ۱۳) بنابر این نقش یا حالتی که باعث ارتباط بین نماد و اصل می‌گردد، ممکن است وجه تشابهی (حسی یا عقلی) باشد که این ارتباط را در ذهن متبادر می‌سازد.

پس از مطالعه تعاریف یاد شده، آنچه به عنوان نماد در ذهن متبادر می‌شود، این است که: نماد، تصویری محسوس است که در عین ایجاز، حامل پیام شناختی مبهم و چندمعنایی است و برای بیان مفاهیم نامحسوس و ذهنی که از عوالم باطنی و درونی سرچشمه گرفته، به کار می‌رود و شرط آن این است که معنی ظاهری آن بیانگر بخشی از معنی باطنی باشد.

۲. نمادین بودن رنگ درفش در حماسه

رنگ، عنصری است که با زندگانی معنوی انسان عجین شده و بر شیوه تفکر و نگرش و حالات درونی انسان تأثیر می‌گذارد. شناخت رنگ‌ها، میزان شناخت ما را نسبت به شناختن خصوصیات اخلاقی دیگران توانا می‌کند؛ روان‌شناسان، به کمک رنگ‌ها به حالت‌های روانی افراد پی برده، بسیاری از بیماری‌ها را خواه روانی و خواه جسمانی، درمان می‌کنند. رنگ‌ها در هر تمدن و فرهنگ، معانی رمزی خاصی دارند. (ستاری، ۱۳۸۹: ۳۳) مثلاً رنگ پرچم‌ها که تنها از لحاظ تاریخی توضیح نمی‌شوند، بلکه معانی کنایی یا نمادین نیز دارند. (همان: ۳۴)

۲-۱. کاربرد رنگ در حماسه

عنصر رنگ در اشعار شاعران قرن چهارم، قوی‌ترین عامل تداعی تصویرهاست. تصاویر به خدمت گرفته شده در این قرن مادی و ملموس هستند. رنگ خیمه و درفش هر پهلوان در شاه‌نامه، مخصوص خود اوست که با آن رنگ شناخته می‌شود. وقتی سهراب، هجیر را برفراز سپاه ایران، می‌آورد، با مشاهده رنگ هر خیمه، نام صاحب آن را می‌پرسد. خیمه طوس، سیاه؛ خیمه گودرز، سرخ؛ خیمه رستم، سبز؛ خیمه فریبرز، سفید و خیمه گراز، همانند خیمه گودرز، سرخ است.

۲-۲. مفهوم رنگ‌ها و کاربرد آنها در درفش‌ها

رنگ‌هایی که در درفش‌های موجود در آثار حماسی به کار رفته، عبارتند از: بنفش، سرخ، سبز، زرد، سفید و سیاه. رنگ هر درفش، بیان‌کننده شخصیت روانی صاحب آن درفش است.

۲-۲-۱. رنگ بنفش

شخصی که رنگ بنفش را ترجیح دهد، هم به خودش عظمت می‌دهد، و هم خواستار شادمانی دیگران است. (لوشر، ۱۳۷۳: ۹۴) از نظر روان‌شناسی، تقویت‌کننده افکار آرام و نشان‌دهنده عزت نفس بالاست. (دی و تایلور، ۱۳۸۷: ۹)

۲-۱-۱-۲. کاربرد بنفش در آثار حماسی

فردوسی، رنگ بنفش را علاوه بر رنگ درفش، اغلب برای توصیف صحنه‌های جنگ به کار برده است. شاعران حماسه‌گوی دیگر نیز همین کار را به تأثیر از فردوسی انجام داده‌اند:

- بنفش، یکی از رنگ‌های درفش کاویانی است:

فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش

(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۰، ب ۲۳۹)

- و گاهی در معنای رنگ سیاه به کار رفته است:

مگر خود فریبرز با آن درفش بیاید کند روی دشمن بنفش

(شاهنامه، ج ۳، ص ۸۶، ابیات ۹۶۹-۹۶۷)

- رنگ نمادین ایرانیان، در شاهنامه بنفش است:

درفش بنفش ار به چنگ آوریم جهان پیش کاوس تنگ آوریم

(شاهنامه، ج ۳، ص ۸۶، ب ۹۸۲)

- گاهی در بیان طلوع و غروب به کار رفته است:

چو خورشید برزد ز گردون درفش دم شب شد از خنجر او بنفش

(شاهنامه، ج ۳، ص ۶۷، ب ۶۴۶)

- زمین و فضای میدان جنگ به رنگ بنفش درمی‌آید:

ز بس جوشن و کاویانی درفش شده روی گیتی سراسر بنفش

(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۱۲، ب ۱۱۶)

- حماسه‌سرایان دیگر به تأثیر از شاهنامه، بنفش را در همان مفهوم به کار برده‌اند:

ز بس پیکر گونه گونه درفش هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش

(تازیان‌نامه، ص ۱۳۹، ب ۱۶۰۷)

ز بس خیمه و پرنیانی درفش در و دشت بینی کبود و بنفش

(راجی، ج ۱، ص ۲۱۰، ب ۴۲۸۲)

- تیغ بنفش و گرد بنفش از کاربردهای دیگر این رنگ در حماسه است:

فراز سرش کاویانی درفش به پیش اندرون تیغ‌های بنفش

(تازیان‌نامه، ص ۱۴۰، ب ۱۶۱۶)

به پیش اندرون کاویانی درفش	به چنگ اندرون تیغ‌های بنفش
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۸، ب ۷۸۹)	
بزد باد بر روی گرد بنفش	درفشان شد از گرد تیره درفش
	(تازیان‌نامه، ص ۱۰۲، ب ۱۰۱۲)
سپاه اندر آمد به گرد درفش	هوا شد ز گرد سواران بنفش
	(شاهنامه، ج ۳، ص ۸۶، ب ۹۹۱)

۲-۲-۲. رنگ سرخ

رنگ سرخ، نماد اشرافیت و لباس‌های سلطنتی است. این رنگ بیشتر با حمله، هنر جنگ و با رفتار افتخارآمیز در نبرد تداعی می‌شود. در عین حال که خطر و آتش را تداعی می‌کند، رنگ زندگی و شوق است. (دی و تایلور، ۱۳۸۷، ۳۶)

۱-۲-۲-۲. کاربرد رنگ سرخ در آثار حماسی

این رنگ علاوه بر اینکه در درفش‌ها کاربرد داشته، در توصیف خشم، شادی، سرافرازی، عزا (به صورت زنار سرخ بر کمر بستن)، شهادت (به صورت بستن رایت سرخ بر پیشانی) رنگ دخمه‌ها و ... نیز به کار رفته است.

۲-۲-۲-۲. کاربرد درفش‌های سرخ و سیاه در علی‌نامه

پور سفیان، در جنگ صفین، به فرزند عثمان رایتی به رنگ سرخ و سیاه داد:
یکی رایتی بود سرخ و سیاه سر رایت از زر چو خورشید و ماه
(علی‌نامه، ص ۲۱۶، ب ۴۸۰۵)

۱-۲-۲-۲-۲. درفش سرخ

یکایک بیستند پیران دین یکی سرخ رایت ز کین بر جبین
(علی‌نامه، ص ۳۴۷، ب ۷۷۵۶)

۳-۲-۲. رنگ زرد

زرد، سمبل طبیعی آگاهی و روشنی است. (دی و تایلور، ۱۳۸۷: ۱۴) محرک فکر است. روی ضمیر انسان، خلاقیت و مثبت‌اندیشی اثر می‌گذارد. (همان، ۸) تداعی کننده کارهای ذهنی است؛

هوش و کنجکاوای را تقویت می‌کند. (همان: ۵۹) عزت نفس را بالا می‌برد و به انسان نگرشی مثبت می‌دهد. امید و قلبی مهربان ایجاد می‌کند. (همان: ۱۰۵)

۲-۲-۳-۱. کاربرد رنگ زرد در حماسه‌ها

شاعران از رنگ زرد یا زرین، علاوه بر رنگ درفش، در توصیف طلوع و غروب، دخمه‌ها، ابزارآلات سلطنتی (زرین کلاه، زرین کمر، زرین کفش، زرین لگام و...) بیان ترس و رنگ پریدگی و از شیدهای رنگ زرد از جمله: سندروسی و کهربایی، زعفرانی، شنبلیدی نیز در توصیف‌های خود استفاده کرده‌اند.

۲-۲-۳-۲. کاربرد درفش زرد

- در خاوران‌نامه، علم‌های سپاه تهماس زرد رنگ بود:

طرازان علم‌های پیکر به زر ز خورشید تابنده تابنده‌تر

(تازیان‌نامه، ص ۲۲۶، ب ۳۲۰۵)

- در علی‌نامه رنگ درفش مصعب، زرد است و نوشته سبز رنگ بر روی آن، نماد پیروزی اوست:

... چو وی رفت داد آن زمان ابن صخر به مصعب یکی رایت از روی فخر
نشته بـدان رایت زرد بر به سبزی که این هست بشیر ظفر

(علی‌نامه، ۲۱۶، ابیات ۴۷۸۹-۴۷۸۸)

۲-۲-۴. رنگ سبز

رنگ سبز با تاریخ اسلام و عالم تصوف در ارتباط است. رنگ سبز از رنگ‌های بهشتی است. آیاتی در قرآن در مورد بهشت سبز آمده است.^۲ خضر، شخصیت اسطوره‌ای است. سبز پوش است و زندگی جاوید دارد. در زمان‌های قدیم در عروسی‌ها، لباس سبز پوشیده می‌شد؛ زیرا سمبل باروری بود. (دی و تایلور، ۱۳۸۷: ۱۴) این رنگ می‌تواند در درون ساختار روان‌شناختی ما تعادلی کامل ایجاد کرده (همان: ۸) موجب «نرمش‌پذیری اراده» شود. نرمش‌پذیری به شخص امکان می‌دهد تا در برابر مشکلات ایستادگی کند و کاری را به انجام برساند. (لوشر، ۱۳۷۳: ۶۸)

۲-۲-۴-۱. کاربرد رنگ سبز در آثار حماسی

فردوسی رنگ سبز را برای آرزوی سلامتی و تندرستی به کار برده ولی چون نشانه آرامش و بردباری است به ندرت در توصیف میادین جنگ به کار گرفته شده است. اگر بخواهیم رنگ سبز را در ابزار و آلات و وسایل مربوط به فضاهای جنگی جستجو کنیم، در رنگ سرپرده رستم می‌یابیم؛ اما در فضای رزمی حماسه‌های مذهبی رنگ سبز بسیار دیده می‌شود. چون رنگ نمادین مسلمانان است.

۲-۲-۵. رنگ سفید

از آنجا که سفید، نشان پاکیزگی و معصومیت است، رسم بوده که عروس‌ها لباس سفید بپوشند. (دی و تابلور، ۱۳۸۷: ۱۶) «مراسم سوگواری پیش از آنکه با جامه‌های سیاه صورت گیرد، با جامه‌های سفید برگزار می‌شد؛ زیرا مرگ، به معنای آشنایی با رازها و اسرار سترگ بود و رنگ سفید، رنگ رستگاران و سعادت‌مندان در عقبی و آخرت به شمار می‌رفت.» (ستاری، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۳)

۲-۲-۵-۱. کاربرد رنگ سفید در آثار حماسی

شاعران نیز رنگ سفید را علاوه بر اینکه مخصوص درفش پهلوانان (درفش علی و سعد عباده در علی‌نامه) دانسته‌اند، برای طلوع خورشید و روشن شدن هوا و در بیان رنگ دیو سپید از آن استفاده هنری کرده‌اند.

۲-۲-۵-۲. درفش سبز و سفید

در علی‌نامه رنگ سبز همراه با رنگ سفید به کار رفته است:

یکی رایتی داد سبز و سفید به عمار دادش به نصرت نوید

(علی‌نامه، ص ۲۲۴، ب ۴۹۶۸)

رنگ درفش سپاه ابن داود، از یاران علی (ع)، سبز و سپید بود:

همه با علم‌های سبز و سپید همه داده جان را به نصرت نوید

(علی‌نامه، ص ۲۱۱، ب ۴۶۷۰)

۲-۲-۶. رنگ سیاه

رنگ سیاه، نشانه ناخودآگاهی کامل است. رنگ عزا و ظلمات است. (اپلی، ۱۳۷۱: ۲۸۴) در جوامع شرقی مثل ایران و ... هم، چنین است که سیاه را منفی می‌دانند؛ زیرا به شدت تداعی کننده مرگ، عزا و خاک‌سپاری است. (دی و تایلور، ۱۳۸۷: ۱۰)

۲-۲-۶-۱. کاربرد رنگ سیاه در آثار حماسی

رنگ سیاه در متون حماسی نماد اندوه است. شاعران، این رنگ را غیر از درفش تورانیان و دشمن لشکر اسلام، در سوگواری‌ها، در بیان غم و ماتم، توصیف میادین جنگ (مثل: گرد تیره)، توصیف رنگ رخسار زن جادو، دیو سیاه، کنایات (مثل: روز را بر کسی سیاه کردن) به کار برده‌اند.

۲-۲-۶-۲. کاربرد درفش سیاه

- درفش سپاه شاه خاوران سیاه است:

بیامد بیاراست قلب سپاه

به ابر اندر آمد درفش سیاه

(تازیان‌نامه، ص ۱۰۶، ب ۱۰۸۶)

- در علی‌نامه، درفش یزید، از دیبای سیاه منقش به زر بود که اسم سفیان و نفرین بر دین

مرتضی بر روی آن نوشته شده بود:

سپه رایتی داشت آن بدگهر

ز دیبای ساده منقش به زر

نشته بر او نام آن بی‌وفا

و نفرین خورشید دین مرتضی

(علی‌نامه، ص ۲۱۶، ابیات ۴۸۰۳-۴۸۰۲)

- و درفش پسر عثمان نیز به رنگ سرخ و سیاه بود که سر آن زرد رنگ بود:

یکی رایتی بود سرخ و سیاه

سر رایت از زر چو خورشید و ماه

(علی‌نامه، ص ۲۱۶، ب ۴۸۰۵)

- پورسفیان در جنگ صفین، درفشی سیاه به همراه سیم و زر و سلاح و ستور بسیار، به

عبدرحمان، فرزند خالد داد که روی آن آیه‌ای نوشته شده بود:

بسی سیم و زر و سلیح و ستور

بدو داد آن دشمن روزکور

بدو داد پس قیرگون رایتی

نشته بر آن رایتش آیتی

(علی‌نامه، ص ۲۱۵، ابیات ۴۷۸۲-۴۷۸۱)

در شاهنامه، درفش دشمن ایرانیان، سیاه است:

گهار گهانی بدان جایگاه گو شیردل با درفشی سیاه

(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۳۲، ب ۲۰۸۰)

- رنگ درفش و لباس جنگی افراسیاب نیز سیاه است:

درفش سیاه است و خفتان سیاه از آهنش ساعد، و ز آهن کلاه

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۴۷، ب ۲۶)

- در شاهنامه، درفش سیاه دو بار در دست ایرانیان دیده می‌شود، یکی زمانی است که کیخسرو به هنگام جدائی خود از اطرفیان خواست سرافرده به هامون برند. رستم درفشی سیاه برداشت و سرافرده بیرون برد و ایرانیان را به فرمان او به هامون کشید. (شاهنامه، ج ۴، ص ۳۴۸، ابیات ۲۷۸۳-۲۷۸۲) و درفش سیاه دیگر، درفش گیو است:

یکی گرگ پیکر درفشی سیاه پس پشت گیو اندرون با سپاه

(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۰، ب ۲۹۳)

۳. نقش درفش و نمادین بودن آن

درفش یا پرچم، تکه پارچه‌ای است که دارای رنگ‌ها و نقش‌هایی باشد و برای تمییز یک ملت یا یک مملکت به کار رود. (خیراندیش و شایان، ۱۳۷۱: ۲۵۷)

بسیاری از کشورها برای تجسم میهن آرمانی خود، بر روی پرچم ملی، تمثال یا نقشی را که مورد احترام آنان باشد حک می‌کنند. نقش روی پرچم، احساسات عاطفی مشترکی در مردم آن کشور ایجاد می‌کند که موجب وحدت بین آنها می‌گردد.

۳-۱. رنگ و نقش مخصوص پرچم‌ها در آثار حماسی

نقش درفش هر پهلوان در آثار حماسی، نماد مخصوص اوست که به وسیله آن شناخته می‌شود. در خاورانامه صلصال از ابوالمحقن نقش درفش او را پرسید؛ ابوالمحقن بجز نقش درفش خود، نقش همه درفش‌ها را گفت. در شاهنامه نیز سهراب نقش درفش پهلوانان ایرانی را

از هجیر پرسید. هجیر بجز نقش درفش رستم، نقش همه درفش‌ها را برشمرد. (تازیان‌نامه، صص ۲۹۴-۲۹۳، ابیات ۴۵۰۵-۴۴۸۰) و (شاهنامه، صص ۱۶۶-۱۵۷ ابیات ۶۰۲-۴۸۹)

۳-۲. نقش جانوری درفش‌ها^۳

در آثار حماسی، درفش پهلوانان به پیکر جانوری منقش شده‌اند. در مورد نقش جانوری درفش‌ها گفته شده: «در بسیاری از مواقع رسمی، عضو طایفه سعی می‌کند با آراستن ظاهر به شکل توتم و بر تن کردن پوست حیوانات و با نقش کردن تصویر آن بر بدن خویش و غیره، بستگی خود را با توتم نمایان‌تر سازد» (فروید، ۱۳۵۱: ۱۴۳)

۳-۲-۱. اژدها و درفش اژدهاپیکر

اژدها در جهان، نمادهای گوناگونی دارد. اسطوره و شکل اژدها در باورهای کهن چین از ابر گرفته شده، و نماینده آبادانی، نشان دهنده راه حقیقت، نشان مخصوص سلطنت، فرمانده باد و ابر، ژرف کننده دریاها و نگهبان گنج‌های پنهان است. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۲۱) در سرزمین‌هایی چون هندوستان، چین و بابل، نماد خشک‌سالی و تاریکی و سیل‌های ویران‌گر است. در ایران، مظهر شرارت و رذیلت‌های اخلاقی به شمار می‌رود. (همان، ۸) نمادگرایی اژدها چند وجهی است. در اساطیر اسلامی، اژدها گاهی در چهره موجودی دوزخی ظاهر می‌شود و زمانی در سیمای عصای موسی، حالت نیروی الهی را می‌یابد. (همان: ۱۵)

اژدها نماد امپراطور و علامت بخت و اقبال است. (شوالیه و گریبان، ج ۱، ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۲۳) در شاهنامه رستم اژدهاکش است. اژدهایی که توسط رستم کشته می‌شود و اژدهای درفش او، دو نماد مختلف و متناقض هستند. از آنجا که نماد، تصویری چندوجهی است و پارادوکس^۴ یا متناقض‌نمایی، یکی از ویژگی‌های آن است، اژدها نیز علاوه بر نماد خشک‌سالی و پلیدی، نماد امپراطوری، وفور نعمت و ثروت، بخت و اقبال و نگاه‌بان گنج^۵ است.

تناقض نماد در درفش رستم به این صورت توجیه می‌شود که:

۱. رنگ درفش رستم، بنفش است. بنفش رنگ اشرافیت و سلطنت است. اژدها نیز نماد امپراطوری است، و از طرفی، درفش اژدهاپیکر میراث خانوادگی و اجدادی رستم است

که از گرشاسپ (پادشاه) به او رسیده است. پس می‌توان نتیجه گرفت درفش رستم، نماد آریایی بودن و خاندان سلطنتی اوست.

۲. اژدها، نماد عزا و ماتم است. رنگ بنفش نیز، در غرب، نماد عزاست و همچنین با ژرفاندیشی در کنایات به کار رفته در شاهنامه، از جمله: روز را بر کسی بنفش کردن بنفش شدن روی دشمن و ...، رنگ درفش رستم، نسبت به دشمن، نماد سوگ و عزاست. اژدها، رعب‌انگیزترین جانور اهریمنی است. رستم خود را به اژدهایی تشبیه کرده که دشمن را به سوگ و عزا می‌نشانند؛ بنابراین، درفش او، نماد پیروزمندی اوست. ایران، گنجی است که رستم جهان‌پهلوان - که امید و حامی ملت ایران است - نگه‌دارنده این گنج پنهان است.

۳-۲-۱. نظر پژوهش‌گران در خصوص اژدهاپیکری درفش رستم

طاووسی با اشاره به دو دیدگاه در خصوص ضحاک - جنبه اسطوره‌ای و اهریمنی، و جنبه انسانی و نیمه تاریخی - و بالیدن رستم بر نژاد و تبار خود (ضحاک) در مناظره با اسفندیار، معتقد است که اژدهای مرتبط با رستم به وجهه انسانی و چهره نیمه تاریخی ضحاک اشاره می‌کند. چون بدیهی است که اژدهای اساطیری یا موجودی اهریمنی نمی‌تواند برای شخصیتی نظیر رستم مایه مفاخره و برتری بر اسفندیار تلقی شود. (رک: طاووسی و طبسی، ۱۳۸۵: ۱۷۰)

رضایی دشت ارژنه، نظر طاووسی را رد می‌کند و می‌گوید: درست است که ضحاک، شخصیت تاریخی محبوبی در قوم عرب داشته ولی منطقی نمی‌نماید که رستم یگانه تاز و پشت همه ایرانیان، سر از تبار یک عرب برون آرد، آن هم در شاهنامه بزرگ‌مردی چون فردوسی که دلش سخت به خاطر ایرانیان می‌تپید و در پوشش نهضت شعوبیه، درفش عرب ستیزی برافراشته بود. (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۸: ۶۸)

شهرویی، نظر رضایی را رد می‌کند و اعتقاد دارد: «اژدهاکشی رستم و هم اژدهاپیکری درفش او بن‌مایه‌ای آریایی دارند ... و نماد نبرد با خشکسالی است. همچنین اژدهاپیکری درفش تهمتن با آیین‌های مهرپرستی و زروانی، پیوندی ندارد.» (شهرویی، ۱۳۹۲: ۱۲۱)

شهرویی با برشمردن تبارنامه دهاک با استناد به بندهشن ایرانی، ثابت می‌کند که ضحاک، ایرانی است و نژاد او به کیومرث می‌رسد. (همان، ۱۲۶) چون رستم، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و فردوسی برای او لقب "جهان‌پهلوان" به کار برده است؛ بنابراین این، درفش او ازدهاپیکر است. (همان: ۱۳۳)

فردوسی، همین درفش را به بهرام و فرامرز نیز که پهلوان بزرگی هستند، اختصاص داده است. بهرام، ابرپهلوان سپاه هرمزد است و هرمزد او را برای جنگ با ساوه‌شاه برمی‌گزیده است. فرامرز پسر رستم، جهان‌پهلوان ایران است و منشور پادشاهی هندوستان را از کیخسرو گرفته و در هند ازدهایی را کشته است. این درفش، میراثی است که از گرشاسب به ارث رسیده است. گرشاسب، پس از کشتن ازدها، به خاطر این عمل پهلوانی خود درفش ازدهاپیکر را که بر بخش بالایی آن سر شیر نهاده شده بود، برگزید. همین درفش، بعدها نشان خانوادگی فرمان‌روایان سیستان شد و رستم نیز در زیر درفش ازدهاپیکر که در بالای نیزه آن، شیر زرین قرار داشت می‌جنگید. (شهرویی، ۱۳۹۲: ۱۴۰-۱۳۳)

آیدنلو، این موضوع را از چند دیدگاه قابل بررسی می‌داند که به اختصار در ذیل آورده شده است:

۱. ضحاک، این درفش را در قبال ازدهاکشی گرشاسب ساخت و به او داد.
 ۲. درفش رستم با تبار مادری او که از نژاد ضحاک ازدهافش بوده‌اند مرتبط بوده است.
 ۳. شاید پارتی بودن خاستگاه خاندان رستم یا روایات آنها، در ازدها پیکری درفش پهلوی افراد این خاندان مؤثر بوده است.
 ۴. ازدها نشان کردن درفش‌ها به منظور ایجاد ترس و بیم در هماوردان بوده است و احتمالاً حریف تصوّر می‌کرده که با پهلوانی ازدهاخو یا ازدهاکش روبه‌رو شده است.
- آیدنلو معتقد است ازدهافش بودن درفش پهلوانان ایرانی و غیرایرانی دیگر - که از خاندان یلان سیستان نیستند- یا براساس الگوپذیری و تقلید و یا افزایش صولت و هیبت پهلوانی و ترساندن دشمن بوده است. (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۷۰-۶۰)

۳-۲-۱-۲. نقش درفش متناسب با جایگاه پهلوان در لشکر

حماسه‌سرایان مذهبی به تأثیر از فردوسی نقش درفش پهلوانان خود را متناسب با جایگاه آنها تعیین کرده‌اند.

رنگ درفش مالک اشتر به تقلید از درفش رستم، بنفش و نقش آن ازدها پیکراست. (تازیان‌نامه، ص ۲۹۴، ابیات ۴۴۹۳-۴۴۹۱ و همان، ص ۱۵۹، ابیات ۳۸۸۷-۳۸۸۶) هم چنان که رنگ درفش رستم، بنفش و نقش آن ازدها پیکراست و شیر زرینی بر سر درفش قرار دارد. (شاهنامه، ج ۳، ص ۳۹۰، ب ۱۱۸۳) و (همان، ج ۲، صص ۱۶۰، ب ۵۳۰) همین درفش در جنگ بهرام چوبینه با ساوه شاه مشاهده می‌شود. هرمزد، درفش رستم را به بهرام داد و به جنگ ساوه شاه فرستاد. (شاهنامه، ج ۷، ص ۵۰۷، ابیات ۵۱۳-۵۱۲)

۳-۲-۲. ماه و درفش ماه‌پیکر

ماه همچون خورشید در اساطیر کهن ایران نقش مهمی دارد در آیین زرتشتی، ماه پاسدار ستوران است و حاصل نژاد آنان. (یا حقی، ۱۳۷۵: ۳۸۵-۳۸۴)

- در خاوران‌نامه، درفش علی (ع) و خالد بن ولید ماه‌پیکر بود. (تازیان‌نامه، ص ۲۲۰، ب ۳۰۸۵ و ص ۲۹۴، ب ۴۴۹۰)

- در شاهنامه نیز درفش گسته‌م و فریبرز، ماه‌پیکر بود. (شاهنامه، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۱، ابیات ۵۴۳+۵۴۹ و [۳، ص ۳۵، ابیات ۱۲۶-۱۲۵])

۳-۲-۳. پلنگ و درفش پلنگ‌پیکر

پلنگ، نماد غرور است. نماد طبقه سلطنتی و جنگ‌جو به شمار می‌آید، چون یک شکارگر است.. (بیدمشکی، ۱۳۸۷، ۶۷؛ شوالیه، گبران، ج ۲، ۱۳۷۹، ۲۳۷-۲۳۶) این نوع درفش فقط در خاوران‌نامه کاربرد دارد.

- درفش سعد، سرخ رنگ و پلنگ‌پیکر بود.

علم سرخ بوم است و پیکر پلنگ

بدو گفت سعد است سالار او

به تیر و کمان است پیکار او

(تازیان‌نامه، ص ۲۹۴، ابیات ۴۵۰۱-۴۵۰۰)

- درفش ارغون کوهی، پهلوان لشکر تهماس از چرم پلنگ بود:

به سر بر درفشی ز چرم پلنگ کمانی به بازو و گریزی به چنگ

(تازیان نامه، ص ۲۶۳، ب ۳۹۷۰)

۳-۲-۴. خورشید و درفش خورشیدپیکر

میترائیسم‌ها، ایزد مهر یا میترا را خدای روشنایی و نیرومندی می‌انگاشته‌اند و خورشید را نماد و سمبل آن می‌شمردند. خورشید، در منابع کهن، علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران زمین بوده و به عنوان مظهر مملکت، بالای چادر شاه و حتی بر روی درفش پادشاهان قرار داشته است. (یاحقی، ۱۳۷۵، ۱۸۵) این نوع درفش فقط در شاهنامه وجود دارد که متعلق به کاووس شاه و فریبرز است. (شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۹، ابیات ۵۱۰-۵۱۲ و ص ۱۹، ابیات ۲۸۱-۲۸۲ و ج ۳، ص ۳۵، ابیات ۱۲۴-۱۲۳)

۳-۲-۵. پیل و درفش پیل‌پیکر

فیل را نماد حاکمیت، عقل سلاطین و نیروی اخلاقی و روانی می‌دانستند. (بیدمشکی، ۱۳۸۷، ۶۸) این نوع درفش، فقط در شاهنامه وجود دارد که متعلق به نوذر، طوس و زریر است:

... زده پیش او پیل پیکر درفش به در بر سواران زرینه کفش
چنین گفت کان طوس نوذر بود درفشش کجا پیل پیکر بود

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۹، ابیات ۵۱۷-۵۱۶)

۳-۲-۶. شیر و درفش شیرپیکر

شیر نماد نیرومندی و مردانگی و سروری است. الواحی که در کاوش‌های باستان‌شناسی به دست آمده، ارتباط بین شیر و میترا در یک صحنه دیده می‌شود.

خورشید، مظهر خداوند و شیر، نشانه قدرت و اقتدار و هردو، به نوعی به شاهان مربوط بوده‌اند. در میان انواع پرچم‌هایی که در شاهنامه مجسم شده، خورشید و شیر علامت خاص کسانی بوده است که از حیث مرتبت و مقام بر دیگران تقدم داشته‌اند. (یاحقی، ۱۳۷۵، ۲۸۰)

- در خاوران نامه، درفش شاه سمک، زربافت و شیرپیکر است:

درفشی درفشان و پیکر هژبر ز هامون سر اندر کشیده به ابر

(تازیان نامه، ص ۲۹۴، ۴۴۹۵)

- در علی‌نامه، درفش عبدالله بن زبیر، سرخ و زرد رنگ و شیرپیکر است:
یکی شیرپیکر علم سرخ و زرد ز کینه در آن حال بر پای کرد
(علی‌نامه، ص ۳۰، ب ۶۴۸)
- و همچنین، علی(ع) به عمر و عثمان ابن‌الحنیف - که او را امیر بصره کرده بود و طلحه و زبیر او را مورد آزار قرار داده بودند - علمی شیرپیکر داده، روانه جنگ کرد:
بدو داد پس آفتاب کرم ملون یکی شیر پیکر علم
گسی کرد و گفتش از اعدای دین برآور دمار ای شجاع گزین
(علی‌نامه، ص ۴۵، ابیات ۹۸۶-۹۸۵)
- در شاه‌نامه درفش گودرز، زرد رنگ و شیرپیکر، و درفش شیدوش و بیژن، بنفش و شیرپیکر است:
یکی شیرپیکر درفشی به زر درفشان یکی در میانش گهر...
چنین گفت کان فرّ آزادگان سپهدار گودرز کشوادگان
(شاهنامه، ج ۲، صص ۱۶۰-۱۵۹، ابیات ۵۲۲-۵۲۰)
- پس پشت شیدوش بد با درفش زمین گشته از شیرپیکر بنفش
(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۰، ب ۲۹۱)
- به چنگ اندرون شیرپیکر درفش بر از غیبه زنگ خورده بنفش
(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۲۳، ب ۱۹۲۴)
- ۷-۲-۳. درفش گرگ پیکر
- این نوع درفش در حماسه‌های مذهبی دیده نمی‌شود ولی در شاهنامه به گیو و زنگه شاوران تعلق دارد:
- درفشی کجا پیکرش دیزه گرگ نشان سپهدار گیو سترگ
(شاهنامه، ج ۳، ص ۳۶، ب ۱۳۶)
- بر آن کوه فرّخ برآمد ز پست یکی گرگ پیکر درفشی به دست
(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۲۵، ب ۱۹۵۷)

۳-۲-۸. ببر و درفش ببرپیکر

ببر، حیوانی شکاری و نشانی از طبقه جنگ جو و سمبل قوی حمایت است. (دی و تایلور، ۱۳۸۷، ۱۸). در آیین بودا قدرت ببر، نماد ایمان و کوشش معنوی است. طبیعتی حيله گر دارد و از گاو نر هوشیارتر است. (بیدمشکی، ۱۳۸۷، ۶۷؛ شوالیه، ج ۲، ۱۳۷۹، ۲۳۶)

این نوع درفش، در حماسه‌های مذهبی دیده نمی‌شود ولی در شاهنامه، به شیدوش و طلحند و گو تعلق دارد:

درفشی کجا پیکرش تیره ببر	همی بشکند زو میان هزبر
ورا گرد شیدوش دارد به پای	چو کوهی همی اندرآید ز جای
دو لشکر کشیدند صف بر دو میل	(شاهنامه، ج ۳، ص ۳۵، ۱۳۲-۱۳۱)
درفشی درفشان به سر بر به پای	دو شاه سرافراز بر پشت پیل
	یکی پیکرش ببر و دیگر همای
	(شاهنامه، ج ۷، ص ۳۳۴، ابیات ۳۰۴۳-۳۰۴۲)

۳-۲-۹. درفش گرازپیکر

این نوع درفش، در شاهنامه به گراز تعلق دارد و سفید رنگ است:

درفشی سپیدست، پیکر گراز	سرش ماه زرین، به بالا درای
چنین گفت کو را گرازست نام	که از جنگ شیران نتابد لگام
	(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۶۲، ابیات ۵۵۴-۵۵۱)

۳-۲-۱۰. درفش گورپیکر

این نوع درفش، در شاهنامه به زنگه شاوران تعلق دارد:

پیش گورپیکر درفشی دراز	به گرد اندرش لشکری رزمساز
به پیش اندرش زنگه شاوران	دلیران و گردان و گنداوران
	(شاهنامه، ج ۳، ص ۳۵، ابیات ۱۲۸-۱۲۷)

۳-۲-۱۱. درفش پرستارپیکر

این نوع درفش، در شاهنامه به بیژن تعلق دارد:

درفشی پرستارپیکر چو ماه	تنش لعل و جعد از حریر سیاه
-------------------------	----------------------------

ورا بیژن گیو راند همی

که خون باسماں برچکاند همی

(شاهنامه، ج ۳، ص ۳۵، ابیات ۱۳۰-۱۲۹)

۱۲-۲-۳. گاو و درفش گاوپیکر

گاو، نماد قدرت شدید در کار، نماد تمام غرایز، بخصوص غریزه نگاهبانی و محافظت است.

گاو، نشانه زندگی این جهانی است. (رک: شوالیه، گربران، ج ۲، ۱۳۷۹: ۳۸۸-۳۸۷)

(۵۲۴) این نوع درفش، در شاهنامه، به فرهاد تعلق دارد. (شاهنامه، ج ۳، ص ۳۵، ابیات ۱۳۴-۱۳۳)

Archive of SID

نتیجه گیری

نماد و نمادپردازی در کتب علوم بلاغت با تعاریف صور دیگر تداخل پیدا کرده و جایگاه مستقلی ندارد. آنچه از کتب روان‌شناسی و مقالات پژوهشی برمی‌آید، می‌توان گفت: نماد، تصویری محسوس است که در عین ایجاز، حامل پیام شناختی و چندمعنایی است که برای بیان مفاهیم نامحسوس و ذهنی که از عوالم باطنی سرچشمه می‌گیرد، به کار می‌رود؛ به طوری که معنی ظاهری آن جزئی از معنی باطنی باشد. نمادها، بنابه ویژگی چندوجهی بودن، دارای ابهام هستند؛ بنابر این، پارادوکس یا متناقض‌نمایی، یکی از اصول نمادهاست. تناقض یاد شده در این نوشته، در نقش درفش رستم نمود پیدا کرده است. نویسندگان به علت بی‌توجهی به جنبه‌های مختلف نماد، اژدها را تنها در معنی منفی آن تعبیر کرده‌اند و در تفسیر تناقض اژدهاکشی و اژدهاپیکری رستم، راه خطا پیموده و در مسیر گمان و تردید گمراه شده‌اند. بنابه آنچه در متن آمد، می‌توان گفت: نقش درفش جهان‌پهلوان آریایی، هم جنبه منفی دارد و هم جنبه مثبت؛ منتها جنبه منفی آن متوجه تورانیان و جنبه مثبت، متوجه ایرانیان است. اژدها، هم نماد عزا و ماتم و خشک‌سالی است و هم نماد امپراتوری و نگاهبانی گنج. رستم، پهلوانی است که پشت و پناه و حامی ایرانیان است؛ همچون اژدهایی که علاقه‌مند جواهرات باشد از سرزمین ایران و ملت آن - که گران‌بهارترین گنج است - محافظت می‌کند و دشمن را به عزا و ماتم نشانده، توران را ویران می‌کند.

نقش درفش این ابرپهلوان با رنگ آن تناسب دارد. بنفش نیز، هم رنگ عزا و ماتم است و هم رنگ اشرافیت و سلطنت.

حماسه‌های مذهبی، متأثر از شاه‌نامه فردوسی هستند؛ به‌ویژه خاوران‌نامه که همانندی زیادی با آن دارد. مالک اشتر همچون رستم، پهلوانی است که درفش او به رنگ بنفش و اژدهاپیکر است.

در حماسه‌ها، رنگ سیاه، نماد پلیدی، ظلم و ستم، و خشک‌سالی است و به دشمن تعلق دارد. رنگ نمادین تورانیان و سفیانیان، سیاه است، در حالی که رنگ نمادین ایرانیان، بنفش، و اسلامیان، سبز است.

پی نوشت ها:

۱. کهن‌الگو از مصطلحات روانشناسی کارل گوستاو یونگ است. (شمیسا، ۱۳۸۳، ۸۷)
۲. ر.ک: الرَّحْمَن / ۶۴؛ انسان / ۲۱؛ کهف / ۳۱؛ الرحمن / ۷۶؛ فاطر / ۳۱
۳. وجود نوشته بر روی درفش‌ها، نوعی دیگر از منقش کردن آن‌هاست:
 - نوشته شدن آیه یا شعار بر روی درفش پهلوانان
 - سپه را بدادند رایات‌ها
 - منقش بکرده به آیات‌ها
 - کشیدند در پیش منجوق‌ها
 - دمیدند یکباره در بوق‌ها
 (علی‌نامه، ص ۶۰، ابیات ۱۳۴۴-۱۳۴۳)
- وجود نوشته بر روی درفش
بر روی درفش دشمن اسلام، نام امیرشان و بر روی درفش اسلام، نام خدا نقش می‌شد:
 - به مالک سپرد آن زمان بوالحسن
 - یکی رایتی نو چو برگ سمن
 - نوشته به زرآبه بر وی ادیب
 - که نصر من الله و فتح قریب
 (علی‌نامه، ص ۲۲۴، ابیات ۴۹۶۵-۴۹۶۴)
- نوشتن نام فرد بر روی درفش
 - سپه رایتی داشت آن بدگهر
 - ز دیبای ساده منقش به زر
 - نشسته بر او نام آن بی‌وفا
 - و نفرین خورشید دین مرتضی
 (علی‌نامه، ص ۲۱۶، ابیات ۴۸۰۳-۴۸۰۲)
۴. برای شناخت بیشتر ویژگی‌های نماد رجوع شود به مقاله: آقاحسینی و خسروی، ۱۳۸۹، ۱۸
۵. در بسیاری از اسطوره‌ها، علاقهٔ ازدها به جواهرات مشهود است و گفته‌اند: ازدهای زرد، مظهر طلای زرد است. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹، ۲۵-۲۴)
- ^۱ ژرف ساخت کهن‌الگوی اساطیری ازدهاکشی، آزادسازی آبها و باروری و برکت است. برای مطالعه بیشتر رجوع شود: (بهار، ۱۳۸۴، ص ۲۲۶؛ بهار، ۱۳۷۴، ۳۸؛ سرکاراتی، ۱۳۷۸، ۲۳۸-۲۳۷؛ رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۸، ۵۷-۵۵؛ مالمیر و حسین پناهی، ۱۳۹۱، ۲۸۲-۲۵۸؛ شهروی، ۱۳۹۲، ۱۴۰-۱۳۹ و آیدنلو، ۱۳۸۶، ۱۶۸-۱۴۳)

منابع و مآخذ

- ۱- اپلی، ارنست، (۱۳۷۱)، رؤیا و تعبیر رؤیا، ترجمه دل آرا قهرمان، تهران، فردوس و مجید.
- ۲- باستید، روزبه، (۱۳۷۰)، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، تهران، توس.
- ۳- بی نام، (متخلص به ربیع)، (۱۳۸۹)، علی نامه، تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ۴- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۵- خوسفی، ابن حسام، (۱۳۸۲)، تازیان‌نامه پارسی (خلاصه خاوران‌نامه)، تصحیح حمیدالله مرادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۶- خیراندیش، رسول و شایان، سیاوش، (۱۳۷۱)، ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها تهران، کویر، چاپ دوم.
- ۷- داد، سیما، (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید، چاپ سوم.
- ۸- دی، جاناتان و تایلور، لسلی، (۱۳۸۷)، روان‌شناسی رنگ (رنگ‌درمانی)، ترجمه مهدی گنجی، تهران، ساوالان، چاپ دوم.
- ۹- راجی کرمانی، ملابمان علی، (۱۳۸۳)، حمله حیدری، تصحیح یحیی طالبیان و محمود مدبری، کرمان، دانشگاه باهنر کرمان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان، چاپ دوم.
- ۱۰- رجایی، محمدخلیل، (۱۳۷۲)، معالم البلاغه، شیراز، شورای انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ سوم.
- ۱۱- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۹)، اژدها در اساطیر، تهران، نشر توس.
- ۱۲- رفیع، محمد (متخلص به باذل مشهدی)، (۱۳۸۳)، حمله حیدری، تهران، انتشارات اسلام.

- ۱۳- ستّاری، جلال، (۱۳۸۹)، مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، تهران، نشر مرکز، چاپ چهارم.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمّدرضا، (۱۳۷۰)، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه، چاپ چهارم.
- ۱۵- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، بیان و معانی، تهران، فردوس، چاپ هشتم.
- ۱۶- شوالیه، ژان و گربران، آلن، (۱۳۷۸)، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران، جیحون.
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، چاپ سوم.
- ۱۸- فروید، زیگموند، (۱۳۵۱)، توتم و تابو، ترجمه محمدعلی خنجی، تهران، طهوری، چاپ دوم.
- ۱۹- فضایی، سودابه، (۱۳۸۴)، فرهنگ غرایب، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده مردم‌شناسی، افکار.
- ۲۰- کمبل، جوزف، (۱۳۷۷)، قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- ۲۱- گلی، احمد، (۱۳۸۷)، بلاغت فارسی (معانی و بیان)، تبریز، آیدین.
- ۲۲- لوشر، ماکس، (۱۳۷۳)، روانشناسی رنگ‌ها، ترجمه ویدا ابی‌زاده، درسا، چاپ هفتم.
- ۲۳- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت، (۱۳۷۷)، واژه‌نامه هنر داستان نویسی، تهران، کتاب مهناز.
- ۲۴- ناظرزاده کرمانی، فرهاد، (۱۳۶۸)، نمادگرایی «سمبولیسم» در ادبیات نمایشی، تهران، برگ، ج ۱.
- ۲۵- یاحقی، محمّدجعفر، (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش، چاپ دوم.

مقالات

۱. آقاحسینی، حسین و خسروی، اشرف؛ (۱۳۸۹)، «نماد و جایگاه آن در بلاغت فارسی»، بوستان ادب، دوره دوم، شماره دوم، پیاپی ۵۸/۱، از ص ۱ تا ص ۳۰.
۲. بیدمشکی، مریم، (۱۳۸۷)، «درنگی بر نشان‌های درفش پهلوانان شاهنامه»، کتاب ماه هنر، خرداد، شماره ۱۱۷، از ص ۶۴ تا ص ۷۳.
۳. جمشیدی، ایرج، «نماد»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۳، از ص ۸ تا ص ۹.
۴. خادمی کواپی، مهدی، (۱۳۸۷)، «نمادپردازی نباتی از منظر نقد اسطوره‌ای در شعده فارسی»، نقد ادبی، سال اول، شماره ۱، از ص ۲۴۶ تا ص ۲۴۶.
۵. رضاصرفی، محمد، (۱۳۸۶)، «نماد پرندگان در مثنوی»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۱۸، از ص ۵۳ تا ص ۷۶.
۶. رضایی دشت ارژنه، محمود، (۱۳۸۸)، «رستم ازدهاکش و درفش ازدهاپیکر»، پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۴، از ص ۵۳ تا ص ۷۹.
۷. ستاری، جلال، (۱۳۵۰)، «مقدمه‌ای بر نمادشناسی»، فرهنگ و زندگی، شماره ۴ و ۵.
۸. شهروی، سعید، (۱۳۹۲)، «نگاهی دیگر به ناسازواری میان ازدهاکشی رستم و ازدهاپیکری درفش وی»، شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، سال پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۷، از ص ۱۱۹ تا ص ۱۴۴.
۹. طاووسی، محمود؛ طبسی، محسن، (۱۳۸۵)، «نگاهی به داستان ضحاک ماردوش در شاه‌نامه فردوسی»، مطالعات ایرانی، مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال پنجم، شماره دهم، از ص ۱۶۱ تا ص ۱۷۴.
۱۰. طاهرخانی آقایی، علی، (۱۳۸۴)، «نمادهای داستان کاوه آهنگر»، آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۷۵، دوره نوزدهم، از ص ۴۰ تا ص ۴۳.
۱۱. کزازی، میرجلال‌الدین؛ فرقدانی، کبری، (۱۳۸۶)، «توتم در داستان‌های شاهنامه»، فصل‌نامه زبان و ادب، شماره ۳۴، از ص ۸۵ تا ص ۱۱۳.

۱۲. مالمیر، تیمور، حسین پناهی، فردین، (۱۳۹۱)، «اسطوره اژدها کشی و طرح آن در شاهنامه فردوسی»، بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال چهارم، پیاپی ۱۴، از ص ۲۵۸ تا ص ۲۸۲.
۱۳. مشتاق مهر، رحمان، آیدنلو، سجّاد، (۱۳۸۶)، «که آن اژدها زشت پتیاره بود (ویژگی‌ها و اشارات مهمّ بن مایه اژدها و اژدها کشی) در سنّت حماسی ایران»، پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، شماره ۲، از ص ۱۴۳ تا ص ۱۶۸.
۱۴. یاحقی، محمدجعفر؛ بامشکی، سمیرا، (۱۳۸۸)، «تحلیل نماد غار در هفت پیکر»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات انسانی، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره ۴، از ص ۴۳ تا ص ۵۸.

مجموعه مقالات

۱. گنون، رنه، (۱۳۸۷)، «سنّت و ناخودآگاهی»، مجموعه مقالات اسطوره و رمز، تهران، سروش.
۲. لافورگ، رنه؛ آندی، رنه، (۱۳۸۷)، «نمادپردازی»، مجموعه مقالات اسطوره و رمز، گردآورده و ترجمه جلال ستّاری، تهران، سروش، چاپ سوم.

پایان‌نامه‌ها

۱. آیدنلو، سجّاد، (۱۳۸۶)، طبقه‌بندی و تحلیل مضامین و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری و آیینی در منظومه‌های پهلوانی پس از شاه‌نامه: به راهنمایی رحمان مشتاق مهر، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.